

## کتاب اول پادشاهان

وداود پادشاه پیرو ساخورده شده، هر

چند اورا به لباس میپوشانیدند، لیکن گرم نمی شد.

۲ و خادمانش وی را گفتند: «ه جهت آقای ما، پادشاه، با کرهای جوان بطلبند تا به حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما، پادشاه، گرم بشود.»

پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و ابیشک شو نیمه ریافته، او را نزد پادشاه آوردند.

۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، او را خدمت میکرد، اما پادشاه او را شناخت.

آنگاه ادنیاسر حجیت، خویشتر را برافراشته، گفت: «ن سلطنت خواهم نمود.» و برای خود اراجهها و سواران و بنجاه نفر را که پیش روی وی بدوند، میساخت.

۶ و پدرش او را در تمامی ایام عمرش نرنجانیده، و نگفته بود چرا چنین و چنان میکنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ایشالوم زاییده بود.

۷ و یایوب بن صروه و ایلاتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادنیاسرا اعانت نمودند.

۸ و اما صادوق کاهن و بنیاهو ابن یهو یاداع و ناتان نبی و شمعی و رییعی و شجاعانی که از آن داود بودند، با ادنیاس رفتند.

و ادنیاس گوسفندان و گاو و پروار و یهانه زد سنگ زو حلت که به جانب عین روجل است، ذبح نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود.

۱۰ اما ناتان نبی و بنیاهو و شجاعان و برادر خود، سلیمان را دعوت نکرد.

و ناتان به بتشبع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: «یا نشنیدی که ادنیاس، پسر حجیت، سلطنت میکند و آقای ماداود نمی داند.»

۱۲ پس حال بیاتورا مشورت دهم تاجان خود و جان پسرش، سلیمان را برهانی.

۱۳ برووز داود پادشاه داخل شده، وی را بگو کهای آقا چه پادشاه، آیاتو برای کنیز

خود قسم خورده، نگفتی که پسر تو سلیمان، بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر کرسی

من خواهد نشست؟ پس چرا دنیا پادشاه شده است؟  
اینک وقتی که تو هنوز در آنجا پادشاه سخن گویی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام  
تورا ثابت خواهم کرد.»

پس بتشیع نزد پادشاه به اطاق درآمد و پادشاه بسیار پیر بود و ابیشک شونمیه، پادشاه را  
خدمت مینمود.

۱۶ و بتشیع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و پادشاه گفت: «و راجه شده است؟»  
او وی را گفت: «ای آقایم تو برای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خوردی که پسر  
تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست.

۱۸ و حال اینک ادنی پادشاه شده است و آقایم پادشاه اطلاع ندارد.

۱۹ و گاوان و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح کرده، همه پسران پادشاه و ایاتار کاهن  
و یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، امانده ات سلیمان را دعوت نموده است.

۲۰ و اما ای آقایم پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی توست تا ایشان را خبر دهی  
که بعد از آقایم، پادشاه، کیست که بر کرسی وی خواهد نشست.

۲۱ و الا واقع خواهد شد هنگامی که آقایم پادشاه با پدران خویش بخوابد که من و پسر  
سلیمان مقصر خواهیم بود.»

و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن میگفت، ناتان نبی نیز داخل شد.

۲۳ و پادشاه را خبر داده، گفتند که «ینک ناتان نبی است.» و او به حضور پادشاه  
درآمده، رویه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود.

۲۴ و ناتان گفت: «ای آقایم پادشاه، آیاتو گفته‌ای که ادنی بعد از من پادشاه خواهد  
شد و او بر کرسی من خواهد نشست؟

زیرا که امر روزآورانه شده، گاوان و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح نموده، و همه پسران  
پادشاه و سرداران لشکر و ایاتار کاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به حضورش  
به اکل و شرب مشغولند و میگویند ادنی پادشاه زنده بماند.

۲۶ لیکن بنده ات مرا و صادق کاهن و بنیایه و ابن یهو یاداع و بنده ات، سلیمان را  
دعوت نکرده است.

۲۷ آیا این کار از جانب آقایم، پادشاه شده و آیا به بنده ات خبر ندادی که بعد از آقایم، پادشاه کیست که بر کرسی وی بنشیند؟»  
پادشاهی سلیمان

و داود پادشاه در جواب گفت: «تشیع را نزد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه در آمد و به حضور پادشاه ایستاد.

۲۹ و پادشاه سوگند خورده، گفت: «سم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگیها رها نیده است.»

۳۰ چنانکه برای تو، به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد، و او به جای من بر کرسی من خواهد نشست، به همان طور امروز به عمل خواهم آورد.»

و بتشیع روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: «قایم، داود پادشاه تا به ابد زنده بماند!»

و داود پادشاه گفت: «ادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو بن یهو یاداع را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند.

۳۳ پادشاه به ایشان گفت: «ندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسر من، سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید.»

۳۴ و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کزنارا نواخته، بگویند: سلیمان پادشاه زنده بماند!

و شمادر عقب وی برآید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و او را مامور فرمودم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد.»

و بنیاهو بن یهو یاداع در جواب پادشاه گفت: «مین! یهوه، خدای آقایم، پادشاه نیز چنین بگوید.»

۳۷ چنانکه خداوند با آقایم، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقایم داود پادشاه عظیم تر گرداند.»

و صادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو بن یهو یاداع و کریتیان و فلیتیان رفته، سلیمان را

- بر قاطر دو پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند.
- ۳۹ و صادوق کاهن، حقه روغن را از خیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون کرنا را نواختند تمامی قوم گفتند: «ایمان پادشاه زنده بماند.»
- و تمامی قوم در عقب وی برآمدند و قوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان منشق میشد.
- و ادنیا و تمامی دعوتشدگانی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این را شنیدند و چون یوباب آواز کرنا را شنید، گفت: «یست این صدای اضطراب در شهر؟»
- و چون او هنوز سخن میگفت، اینک یوناتان بن ایباتار کاهن رسید و ادنیا گفت: «یا زیری که تو مرد شجاع هستی و خبر نیکو میآوری.»
- یوناتان در جواب ادنیا گفت: «درستی که آقای ما، داود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است.»
- ۴۴ و پادشاه، صادوق کاهن و ناتان نبی و بنیاهو ابن یهو یاداع و کریتیان و فلیتیان را با او فرستاده، او را بر قاطر پادشاه سوار کرده اند.
- ۴۵ و صادوق کاهن و ناتان نبی، او را در جیحون به پادشاهی مسح کرده اند و از آنجا شاد یگان برآمدند، چنانکه شهر به آشوب درآمد. و این است صدایی که شنیدید.
- ۴۶ و سلیمان نیز بر کرسی سلطنت جلوس نموده است.
- ۴۷ و ایض بندگان پادشاه به جهت تهنیت آقای ما، داود پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند. و پادشاه بر بستر خود سجده نمود.
- ۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت: متبارک باد یهوه، خدای اسرائیل، که امر وز کسی را که بر کرسی من بنشیند، به من داده است و چشمان من، این را میبیند.»
- آنگاه تمامی مهمانان ادنیا ترسان شده، برخاستند و هر کس به راه خود رفت.
- ۵۰ و ادنیا از سلیمان ترسان شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح را گرفت.
- ۵۱ و سلیمان را خبر داده، گفتند که «ینک ادنیا از سلیمان پادشاه می ترسد و شاخهای مذبح را گرفته، میگوید که سلیمان پادشاه امروز برای من قسم بخورد که بنده خود را به شمشیر نخواهد کشت.»

وسلیمان گفت: «گرمرد صالح باشد، یکی از مویهایش بر زمین نخواهد افتاد اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مرد.»  
 وسلیمان پادشاه فرستاد تا او را از نزد مذبح آوردند و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود  
 وسلیمان گفت: «خانه خود برو.»

### وصیت داود به سلیمان

و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت:  
 «ن به راه تمامی اهل زمین میروم. پس توقوی و دلیر باش.»

۳ وصیای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق های وی سلوک نما، و فریاض و اوامر و احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نماتاد هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، بر خور داری باشی.

۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که در باره من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.

و دیگر تو آنچه را که یوآب بن صرویه به من کرد میدانی، یعنی آنچه را باد و سردار لشکر اسرائیل ابنیر بن نیرو و عما سا این یتر کرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر کمر بندی که به کمر خود داشت و بر نعلینی که به پایهایش بود، پاشید.

۶ پس موافق حکمت خود عمل نما و مباد که موی سفید او به سلامتی به قبر فرورود.  
 ۷ و اما با پسران برز لای جلعادی احسان نما و ایشان از جمله خوردگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو ابشالوم فرار می کردم، نزد من چنین آمدند.

۸ و اینک شعی بن جبرای بنیامینی از بحوریم نزدت هست و او مراد روزی که به منخیم رسیدم به لعنت سخت لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که تو را با شمشیر نخواهم کشت.

۹ پس الان او را اینگاه مشمار زیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، میدانی.  
 پس مویهای سفید او را به قبر با خون فرود آور.»

پس داود با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد.

۱۱ و ایامی که داود بر اسرائیل سلطنت مینمود، چهل سال بود. هفت سال در حبرون سلطنت کرد و در اورشلم سی و سه سال سلطنت نمود.

۱۲ و سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید.  
سلطنت سلیمان

و ادنیاسر حجیت نزد بشبع، مادر سلیمان آمد و او گفت: «یا به سلامتی آمدی؟» او جواب داد: «سلامتی.»

پس گفت: «اتو حرفی دارم.» او گفت: «گو.»

گفت: «و میدانی که سلطنت با من شده بود و تمامی اسرائیل روی خود را به من مایل کرده بودند تا سلطنت نمایم، اما سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گردید زیرا که از جانب خداوند از آن او بود.»

۱۶ و الان خواهشی از تو دارم، مسالت مراد مکن، او وی را گفت: «گو.»

گفت: «من این که به سلیمان پادشاه بگوئی زیرا خواهش تو را رد نخواهد کرد تا ایشک شونمیه را به من به زنی بدهد.»

بشبع گفت: «وب، من نزد پادشاه برای تو خواهم گفت.»

پس بشبع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تا با او در باره ادنیاسخن گوید. و پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم نمود و بر کرسی خود نشست و فرمود تا به جهت مادر پادشاه کرسی بیاورند و او به دست راستش بنشست.

۲۰ و او عرض کرد: «ک مطلب جزئی دارم که از تو سوال نمایم. مسالت مراد منما.» پادشاه گفت: «ی مادرم بگوزیرا که مسالت تو را رد نخواهم کرد.»

و او گفت: «ایشک شونمیه به برادرت ادنیاسه زنی داده شود.»

سلیمان پادشاه، مادر خود را جواب داده، گفت: «را ایشک شونمیه را به جهت ادنیاسه طلبیدی؟ سلطنت را نیز برای وی طلب کن چونکه او برادر بزرگ من است، هم به جهت

او و هم به جهت ایباتار کاهن و هم به جهت یوآب بن صرویه.»

و سلیمان پادشاه به خداوند قسم خورده، گفت: «دابه من مثل این بلکه زیاده از این

عمل نماید اگر ادنی این سخن را به ضرر جان خود نگفته باشد.  
 ۲۴ والان قسم به حیات خداوند که مرا استوار نموده، و مرا بر کسی پدرم، داود نشانیده، و خانهای بر ایمن به طوری که وعده نموده بود، برپا کرده است که ادنی امر و ز خواهد مرد،»  
 پس سلیمان پادشاه به دست بنیاهو این یهویاداع فرستاد و او وی را زد که مرد.  
 و پادشاه به ایباتار کاهن گفت: «مزرعه خود به عنایت برونزیرا که تو مستوجب قتل هستی، لیکن امر و ز تو را نخواهم کشت، چونکه تابوت خداوند، یهوه را در حضور پدرم داود برمی داشتی، و در تمامی مصیبت های پدرم مصیبت کشیدی.»  
 پس سلیمان، ایباتار از کهنات خداوند اخراج نمود تا کلام خداوند را که در باره خاندان عیلی در شیلوه گفته بود، کامل گرداند.

و چون خبر به یوآب رسید، یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، شاخهای مذبح را گرفت زیرا که یوآب، ادنی را متابعت کرده، هر چند ایشالوم را متابعت ننموده بود.  
 ۲۹ و سلیمان پادشاه را خبر دادند که یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، و اینک به پہلوی مذبح است. پس سلیمان، بنیاهو این یهویاداع را فرستاده، گفت: «رو او را بکش.»

و بنیاهو به خیمه خداوند داخل شده، او را گفت: «ادشاه چنین میفرماید که بیرون بیا.» او گفت: «ی، بلکه اینجا میمیرم.» و بنیاهو به پادشاه خبر رسانیده، گفت که «آب چنین گفته، و چنین به من جواب داده است.»  
 پادشاه وی را فرمود: «وافق سخنش عمل نما و او را کشته، دفن کن تا خون بیگانهی را که یوآب ریخته بود از من و از خاندان پدرم دور نمایی.»

۳۲ و خداوند خونس را بر سر خودش رد خواهد گردانید به سبب اینکه بر دو مرد که از او عادت رو نیکو تر بودند هجوم آورده، ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی ابنیرن نیر، سردار لشکر اسرائیل و عماسا بن یتر، سردار لشکر یهودا.

۳۳ پس خون ایشان بر سر یوآب و بر سر ذریتش تا به ابد بر خواهد گشت و برای داود و ذریتش و خاندانش و کرسیاش سلامتی از جانب خداوند تا ابد الا باد خواهد بود،»  
 پس بنیاهو این یهویاداع رفته، او را زد و کشت و او را در خاتهایش که در صحرا بود، دفن

کردند.

۳۵ و پادشاه بنایاهاوبن یهو یاداع را بهجایش بهسر داری لشکر نصب کرد و پادشاه، صادق کاهن را در جای ایپاتار گماشت.

و پادشاه فرستاده، شمعی را خوانده، وی را گفت: «جهت خود خانهای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو.

۳۷ زیرا یقین در روزی که بیرون روی و از نهر قدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.»

و شمعی به پادشاه گفت: «نچه گفتم نیکوست. به طوری که آقا پادشاه فرموده است، بنده ات چنین عمل خواهد نمود.» پس شمعی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود.

اما بعد از انقضای سه سال واقع شد که دو غلام شمعی نزد اخیش بن معکه، پادشاه جت فرار کردند و شمعی را خبر داده، گفتند که «ینک غلامت در جت هستند.» و شمعی برخاسته، الاغ خود را بیار است و به جستجوی غلامانش، نزد اخیش به جت روانه شد، و شمعی رفته، غلامان خود را از جت باز آورد.

۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شمعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است.

۴۲ و پادشاه فرستاده، شمعی را خواند و وی را گفت: «یا تورا به خداوند قسم ندادم و

تورا نگفتم در روزی که بیرون شوی و به هر جا بروی یقین بدان که خواهی مرد، و تو مرا گفتی سخنی که شنیدم نیکوست.

۴۳ پس قسم خداوند و حکمی را که به تو امر فرمودم، چرا نگاه نداشتی؟»

و پادشاه به شمعی گفت: «مامی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داود کرده ای، میدانی و خداوند شرارت تو را بهسرت برگردانیده است.

۴۵ و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود در حضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.»

پس پادشاه بنایاهاوبن یهو یاداع را امر فرمود و او بیرون رفته، او را زد که مرد.

و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.



### درخواست سلیمان از خدا

وسلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار او را بر شلیم را به هر طرفش تمام کند.

۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی میگذرانیدند زیرا خانهای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود.

وسلیمان خداوند را دوست داشته، به فرایض پدر خود، داود در فتار مینمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی میگذرانید و بخور می سوزانید.

۴ و پادشاه به جبعون رفت تا در آنجا قربانی بگذرانند زیرا که مکان بلند عظیم، آن بود و سلیمان بر آن مذبح هزار قربانی سوختنی گذرانید.

۵ و خداوند به سلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «نچه را که به تو بدهم، طلب نما.»

سلیمان گفت: «و بایندهات، پدرم داود، هر گاه در حضور تو باراستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار مینمود، احسان عظیم مینمودی، و این احسان عظیم را برای او نگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امر و زو واقع شده است.

۷ و الانای بیوه، خدای من، تو بنده خود را به جای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی دانم.

۸ و بندهات در میان قوم تو که برگزیدههای هستم، قوم عظیمی که کثیرند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد.

۹ پس به بنده خود دل فهمیم عطا فرماتا قوم تو را داری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داری تواند نمود؟»

و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود.

۱۱ پس خدا وی را گفت: «ونگه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی، و دولت برای خود سوال نمودی، و جان دشمنانت را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی،

اینک بر حسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فهمیم به تو دادم به طوری که پیش از تو مثل تو بی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد بر خاست.

۱۳ و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود.

۱۴ و اگر در راههای من سلوک نمودی، فرایض و اوامر من را نگاه داری به طوری که پدر تو داد و سلوک نمود، آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.»

پس سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد، و قربانی‌های سوختنی گذرانید و ذبایح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگانش ضیافت نمود.

### حکمت سلیمان

آنگاه دوزن زانیه نزد پادشاه آمده، در حضورش ایستادند.

۱۷ و یکی از آن زنان گفت: «ی‌آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم.

۱۸ و روز سوم بعد از زاییدنم واقع شد که این زن نیز زایید و ما بایکدیگر بودیم و کسی دیگر با ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم.

۱۹ و در شب، پسر این زن مرد زیرا که بر او خوابیده بود.

۲۰ و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلوئی من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مرده خود را در بغل من نهاد.

۲۱ و با مادادان چون برخاستم تا پسر خود را شیرد هم‌اینک مرده بود اما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که پسری که من زاییده بودم، نیست.»

زن دیگر گفت: «ی، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «ی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» و به حضور پادشاه مکالمه می‌کردند.

پس پادشاه گفت: «ین میگوید که این پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن میگوید نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.»

و پادشاه گفت: «مشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند. ۲۵ و پادشاه گفت: «سرزنده را به دو حصه تقسیم نمائید و نصفش را به این و نصفش را به آن بدهید.»

وزنی که پسرزنده از آن او بود چونکه دلش بر پسرش می سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسرزنده را به او بدهید و او را هرگز مکشید.» اما آن دیگری گفت: «از آن من و نه از آن تو باشد؛ او را تقسیم نمائید.»

انگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «سرزنده را به او بدهید و او البته مکشید زیرا که مادرش این است.»

و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت داوری کردن در دل اوست.

### سرداران سلیمان

و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود.

۲ و سردارانی که داشت اینانند: عزریاهو بن صادوق کاهن، و الیحورف و اخیاسران شیشه کاتبان و یهوشافاط بن اخیلود و قایع نگار، و بنیایهو بن یهویاداع، سردار لشکر، و صادوق و ایاتار کاهنان، و عزریاهو بن ناتان، سردار و کلا، و وزابو بن ناتان کاهن و دوست خالص پادشاه، و اخیشارناظر خانه و ادونیرام بن عبدا، رئیس باجگیران.

و سلیمان دوازده وکیل بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک میدیدند، که هر یک از ایشان یک ماه در سال تدارک میدیدند.

۸ و نامهای ایشان این است: بنخورد در کوهستان افرایم و بندق در ماقص و شعلیم و بیت شمس و ایلون بیت حانان

و بنخسدر در ربوت که سوکوه و تمامی زمین حافره او تعلق داشت و بنتینیداب در تمامی نافت دور که تافت دختر سلیمان زن او بود

و بعنا بن اخیلود در تنک و مجد و تمامی بیتشان که به جانب صرتان زیر زرعیل است از بیتشان تا ابل محوله تا آن طرف یقمعام

و بنجار در راموت جلعاد که قرای یاعیر بن منسی که در جلعاد مییاشد و بلوک ارجوب که در باشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ حصار دار با پشت بندهای برنجین  
واخیناداب بن عدو در مخنایم

واخیمعص در نفتالی که او نیز با سمت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود  
و بعنا بن حوشای در اشیر و بعلوت  
و یهوشافاط بن فاروح در یسا کار  
و شمعی بن ایلا در بنیامین

و جابرین اوری در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان بود او به تنهایی در آن زمین و یکل بود.

و یهودا و اسرائیل مثل ریگ نگاره در یابیشمار بودند و اکل و شرب نمودند، شادی میکردند.  
۲۱ سلیمان بر تمامی ممالک، از نهر) رات (تازمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت مینمود، و هدایا آورده، سلیمان را در تمامی ایام عمرش خدمت میکردند.  
و آذوقه سلیمان برای هر روزی کرآرد نرم و شصت کر بلغور بود.

۲۳ و ده گاو پرواری و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای فربه.

۲۴ زیرا که بر تمام ماورای نهر از تفسیح تا غزه بر جمیع ملوک ماورای نهر حکمرانی مینمود و او را از هر جانب به همه اطرافش صلح بود.

۲۵ و یهودا و اسرائیل، هر کس زیر مو و انجیر خود از دان تا بر شیع در تمامی ایام سلیمان ایمن مینشستند.

۲۶ و سلیمان را چهل هزار آخوراسب به جهت ارا به هایش و دوازده هزار سوار بود.

۲۷ و آن و کلاز برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سفره سلیمان پادشاه حاضر میبودند، هر یک در ماه خود تدارک میدیدند و نمی گذاشتند که به هیچ چیز احتیاج باشد.

۲۸ و جوو گاه به جهت اسبان و اسبان تازی به مکانی که هر کس بر حسب وظیفه اش مقرر بود، میآوردند.

حکمت سلیمان

و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حدزاده و وسعت دل مثل ریگ کنگاره دریا عطا فرمود.  
 ۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود.  
 ۳۱ و از جمیع آدمیان از ایتان ازراحی و از پسران ماحول، یعنی حیمان و کلکول و در دع  
 حکیم تر بود و اسم او در میان تمامی امتهایی که به اطرافش بودند، شهرت یافت.  
 ۳۲ و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنچ بود.  
 ۳۳ و در باره درختان سخن گفت، از سرو آزاد لبنان تا زوفائی که بردیوار هامیروید و  
 در باره بهایم و مرغان و وحشرات و ماهیان نیز سخن گفت.  
 ۳۴ و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند، میآمدند  
 تا حکمت سلیمان را استماع نمایند.

### قصه بنای هیکل

و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او  
 را بهجای پدرش به پادشاهی مسح کرده اند، زیرا که حیرام همیشه دوست داود بود.  
 ۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت  
 که «و پدر من داود را می دانی که نتوانست خانهای به اسم یهوه، خدای خود بنا نماید بهسبب  
 جنگهایی که او را احاطه مینمود تا خداوند ایشان را زیر کف پایهای او نهاد.  
 ۴ اما الان یهوه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ  
 واقعه بدی وجود ندارد.  
 ۵ و اینک مراد من این است که خانهای به اسم یهوه، خدای خود، بنا نمایم چنانکه خداوند  
 به پدرم داود وعده داد و گفت که پسر ت که او را بهجای تو بر کرسی خواهد نشاند،  
 خانه را به اسم من بنا خواهد کرد.  
 ۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه  
 خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمانت را موافق هر آنچه بفرمایی به تو خواهیم داد، زیرا  
 تو میدانی که در میان ما کسی نیست که مثل صید و نیان در قطع نمودن درختان ماهر  
 باشد.»

پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: «مرو ز خداوند  
مبارک باد که به داود پسری حکیم بر این قوم عظیم عطا نموده است.»

وحیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «یغامی که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من  
خواهش تو را در باره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر بجا خواهم آورد.»

۹ خادمان من آنها را از لبنان به دریای فرود خواهند آورد و من آنها را بسته خواهم ساخت  
در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری  
و اما تو در باره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا بجا خواهی آورد.»

پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی ارادهاش به سلیمان داد.  
۱۱ و سلیمان بیست هزار کرگندم و بیست هزار کر و غن صاف به حیرام به جهت  
قوت خانهاش داد، و سلیمان هر ساله اینقدر به حیرام میداد.

۱۲ و خداوند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام  
و سلیمان صلح بود و یکدیگر عهد بستند.

و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سخره گرفت و آن سخره سی هزار نفر بود.

۱۴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان میفرستاد. یک ماه در لبنان و  
دوماه در خانه خویش میماندند. و ادونیرام رئیس سخره بود.

۱۵ و سلیمان را هفتاد هزار مرد بار بردار و هشتاد هزار نفر چوب بردر کوه بود.

۱۶ سوای سروان گاشتگان سلیمان که ناظر کار بود، یعنی سه هزار و سیصد نفر که  
بر عاملان کار ضابط بودند.

۱۷ و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانها و سنگهای تراشیده شده  
به جهت بنای خانه کنندند.

۱۸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به  
جهت بنای خانه میبیا ساختند.

### بنای هیکل

و واقع شد در سال چهارصد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیو که ماه  
دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد.

- ۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود.
- ۳ و رواق پیش هیکل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود.
- ۴ و برای خانه پنجره های مشبک ساخت.
- ۵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و به هر طرفش غرفه ها ساخت.
- ۶ و طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که به هر طرف خانه از خارج پشته ها گذاشت تا تاثیر در دیوار خانه متمکن نشود.
- ۷ و چون خانه بنا میشد از سنگهایی که در معدن میباشده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکش و نه تبر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد.
- و در غرفه های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله های پیچا پیچ بالا میرفتند.
- ۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته های چوب سرو آزاد پوشانید.
- ۱۰ و بر تمامی خانه طبقه ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود و با تیرهای سرو آزاد در خانه متمکن شد.
- و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت:
- «ین خانهای که تو بنا میکنی اگر در فرایض من سلوک نموده، احکام مرا بجا آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سخنان خود را که با پدرت، داود، گفتم با تو استوار خواهم گردانید.
- ۱۳ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.»
- پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید.
- ۱۵ و اندرون دیوارهای خانه را به تخته های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تا دیوار

متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته های صنوبر فرش کرد.

۱۶ و از پشت خانه بیست ذراع با تخته های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدسالاقداس بنا نمود.

۱۷ و خانه، یعنی هیکل پیش روی محراب چهل ذراع بود.

۱۸ و در اندرون خانه چوب سرو آزاد منبت به شکل کدوها و بسته های گل بود چنانکه همهاش سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد.

۱۹ و در اندرون خانه، محراب را ساخت تا تابوت عهد خداوند را در آن بگذارد.

۲۰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید.

۲۱ پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید.

۲۲ و تمامی خانه را به طلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مذبح را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید.

و در محراب دو کروی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود.

۲۴ و بال یک کروی پنج ذراع و بال کروی دیگر پنج ذراع بود و از سر یک بال تا به سر بال دیگر ده ذراع بود.

۲۵ و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو کروی را یک اندازه و یک شکل بود.

۲۶ بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی دیگر.

۲۷ و کروی آن را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کروی آن پهن شده طوری که بال یک کروی به دیوار میرسد و بال کروی دیگر به دیوار دیگر میرسد و در میان خانه بالهای آنها با یکدیگر می خورد.

۲۸ و کروی آن را به طلا پوشانید.

و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقشهای تراشیده شده کروی آن و درختان خرما و بسته های گل در اندرون و بیرون کند.

۳۰ و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید.



وبه جهت در محراب دولنگه از چوب زیتون، وآستانه و باهوهای آن رابه اندازه پنج یک دیوار ساخت.

۳۲ پس آن دولنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کروبیان و درختان خرما و بسته های گل کند و به طلا پوشانید. و کروبیان و درختان خرما رابه طلا پوشانید.

و همچنین به جهت در هیکل باهوهای چوب زیتون به اندازه چهار یک دیوار ساخت. ۳۴ و دولنگه این دراز چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا میشد و دو تخته لنگه دوم تا میشد.

۳۵ و بر آنها کروبیان و درختان خرما و بسته های گل کند و آنها رابه طلائی که موافق نقشها ساخته بود، پوشانید.

۳۶ و سخن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سر و آزاد بنا نمود. و بنیاد خانه خدا و نود در ماه زیوا از سال چهارم سلطنت نهاد شد.

۳۸ و در سال یازدهم در ماه بول که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقاتش بروفق تمامی قانون هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

### بنای قصر سلیمان

اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش رابه اتمام رسانید.

۲ و خانه جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار صف تیرهای سر و آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سرو آزاد گذاشت.

و آن برزبر چهل و پنج غرفه که بالای ستونها بود به سر و آزاد پوشانیده شد که در هر صف پانزده بود.

۴ و سه صف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.

۵ و جمیع درها و باهوها مربع و تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود.

و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواقی پیش آنها.

۷ ستونها و آستانه پیش آنها و رواقی به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، ساخت و آن را بهسر و آزاد از زمین تا سقف پوشانید.

و خانهاش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانهای مثل این رواق ساخت.

همه این عمارات از سنگهای گرانبایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون بارها بریده شده بود از بنیاد تا بهسر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود.

۱۰ و بنیاد از سنگهای گرانبها و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود.

۱۱ و بالای آنها سنگهای گرانبها که به اندازه تراشیده شده، و چوبهای سر و آزاد بود.

۱۲ و گرداگرد صحن بزرگ سه صف سنگهای تراشیده و یک صف تیرهای سر و آزاد بود و صحن اندرون خانه خداوند و رواق خانه همچنین بود.

### تزئین هیكل

و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد.

۱۴ و او پس بیوه زنی از سبط نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پسر از حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان

پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید.

و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و در یسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت.

۱۶ و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود.

۱۷ و شبکه های شبکه کاری ورشته های زنجیر کاری بوده به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم.

۱۸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری دو صف بود تا تاجهایی را که بر سر آنها بود بپوشاند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت.

۱۹ و تاجهایی که بر سر ستونهایی که در رواق بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع

بود.

۲۰ و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بود نزد بطنی که به جانب شبکه بود، و انارها در صفا گرداگرد تاج دیگر دو ایست بود.

۲۱ و ستونهارا در رواق هیکل برپا نمود و ستون راست را برپا نموده، آن را یا کین نام نهاد. پس ستون چپ را برپا نموده، آن را بو عز نامید.

۲۲ و بر سر ستونها سوسنکاری بود. پس کار ستونها تمام شد.

و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تالیش ده ذراع بود و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع و درسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت.

۲۴ و زیر لب آن از هر طرف کدوها بود که آن را احاطه میداشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن کدوها در دو درحین ریخته شدن آن، ریخته شده بود.

۲۵ و آن برد و از ده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها بود و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود.

۲۶ و حجم آن یک و جب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار بیت میداشت.

و ده پایهاش را از برنج ساخت که طول هر پایه چهار ذراع بود و عرضش چهار ذراع و بلندیش سه ذراع بود.

۲۸ و صنعت پایها اینطور بود که حاشیهها داشت و حاشیهها در میان زبانهها بود.

۲۹ و بر آن حاشیهها که درون زبانهها بود شیران و گاوان و کرو بیان بودند و همچنین بر زبانهها به طرف بالا بود. و زیر شیران و گاوان بستههای گل کاری اویران بود.

۳۰ و هر پایه چهار چرخ برنجین بامیلههای برنجین داشت و چهار پایه آن را دو شهابود و آن دو شهابیر حوض ریخته شده بود و بستهها به جانب هر یک طرف از آنها بود.

۳۱ و دهندش در میان تاج و فوق آن یک ذراع بود و دهندش مثل کار پایه مدور و یک ذراع و نیم بود. و بر دهندش نیز نقشها بود و حاشیههای آنها مربع بودند مدور.

۳۲ و چهار چرخ زیر حاشیهها بود و تیره های چرخها در پایه بود و بلندی هر چرخ یک ذراع و نیم بود.

۳۳ و کار چرخها مثل کار چرخهای ارا به بود و تیرهها و فلکها و پردهها و قبه های آنها همه ریخته شده بود.

۳۴ و چهار دوش بر چهار گوشه هر پایه بود و دوشهای پایه از خودش بود.

۳۵ و در سر پایه، دایره های مدور به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیره های حاشیه هایش از خودش بود.

۳۶ و بر لوحه های تیرهها و بر حاشیه هایش، کروبیان و شیران و درختان خرما را به مقدار هریک نقش کرد و بستهها گردا گردش بود.

۳۷ و این طور آن ده پایه را ساخت که همه آنها را یک ریخت و یک پیمایش و یک شکل بود.

و ده حوض برنجین ساخت که هر حوض گنجایش چهل بت داشت. و هر حوض چهار ذراعی بود و بر هر پایه ای از آن ده پایه، یک حوض بود.

۳۹ و پنج پایه را به جانب راست خانه و پنج را به جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

و حیرام، حوضها و خاک اندازها و کاسه ها را ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند میکرده به انجام رسانید.

۴۱ دو ستون و دو پیاله تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود.

۴۲ و چهار صد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بالای ستونها بود،

و ده پایه و ده حوضی که بر پایهها بود،

و یک دریاچه و دو ازده گاو زرد دریاچه.

و دیگرها و خاک اندازها و کاسهها، یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از رنج صیقلی بود.

۴۶ آنها را پادشاه در صحرای اردن در کل رست که در میان سکوت و صرطان است، ریخت.

۴۷ و سلیمان تمامی این ظروف را بیوزن وا گذاشت زیرا چونکه از حد زیاد بود، وزن برنج دریافت نشد.  
و سلیمان تمامی آلاتی که در خانه خداوند بود ساخت، مذبح را از طلا و میز را که نان تقدّمه بر آن بود از طلا.

۴۹ و شمعدانها را که پنج از آنها به طرف راست و پنج به طرف چپ و بروی محراب بود، از طلای خالص و گلهها و چراغها و انبرها را از طلا،  
و طاسها و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و مجرهارا از طلای خالص و پاشنهها را هم به جهت درهای خانه اندرونی، یعنی به جهت قدسالات و هم به جهت درهای خانه، یعنی هیکل، از طلا ساخت.

پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند ساخت تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داود وقف کرده بود، از نقره و طلا و آلات در آورده، در خزینه های خانه خداوند گذاشت.

### تابوت عهد در هیکل

آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران خانه های آبای بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، بر آورند.

۲ و جمیع مردان اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است در عید نزد سلیمان پادشاه جمع شدند.

۳ و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند.

۴ و تابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان و لایان آنها را بر آوردند.

۵ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند که به شمار و حساب نمی آمد.

۶ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدسالات قداس

- زیربالمهای کروبیان درآوردند.
- ۷ زیرا کروبیان بالمهای خود را بر مکان تابوت پهن میگردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند.
- ۸ و عصاهای اینقدر درآوردند که سرهای عصاهای از قدسی که پیش محراب بود، دیده میشد اما از بیرون دیده نمی شد و تا امروز در آنجا هست.
- ۹ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با بنیاسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از زمین مصر عهد بست.
- ۱۰ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را بر ساخت.
- ۱۱ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه خداوند را بر کرده بود.
- آنگاه سلیمان گفت: «داوند گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن میشوم.
- ۱۳ فی الواقع خانهای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی بنا نمودهام.»
- و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند.
- ۱۵ پس گفت: «هوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدر من داود وعده داده، و عهدست خود آن را به جا آورده، گفت:
- از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر برآوردم، شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانهای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود.
- ۱۷ و در دل پدرم، داود بود که خانهای برای اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا نماید.
- ۱۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانهای برای اسم من بنا نمایی، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی.
- ۱۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد.
- ۲۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید، و من به جای پدر خود داود برخاسته،

و بروفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشستام، و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا کرده‌ام.

۲۱ و در آن، مکانی مقرر کرده‌ام برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن را با پدران ماحین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.»

### دعای تقدیس هیکل

وسلیمان پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت

و گفت: «ی‌یهوه، خدای اسرائیل، خدایی مثل تونه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین هست که بایندگان خود که به حضور توبه تمامی دل خویش سلوک مینمایند، عهد و رحمت را نگاه میداری.»

۲۴ و آن وعده‌های که به بنده خود، پدرم داود داد‌های، نگاه داشت‌های زیرابه دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امر و زنده شده است.

۲۵ پس الانای یهوه، خدای اسرائیل، باینده خود، پدرم داود، آن وعده‌های را نگاه دار که به او داده و گفته‌های کسبیکه بر کرسی اسرائیل بنشیند برای توبه حضور من منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسران طریق‌های خود را نگاه داشته، به حضور من سلوک نمایند چنانکه توبه حضورم رفتار نمودی.

۲۶ و الانای خدای اسرائیل تمنا اینکه کلامی که به بنده خود، پدرم داود گفته‌های، ثابت بشود.

« ما آیا خدایی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانهای که من بنا کرده‌ام.

۲۸ لیکلای یهوه، خدای من، به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده‌ات امروز به حضور تو می‌کند، بشنو،

تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که در بارهاش گفتم که اسم من در آنجا خواهد بود و تا دعایی را که بنده‌ات به سوی این مکان بنماید، اجابت کنی.

۳۰ و تضرع بنده‌ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعایی نمایند، بشنو و

از مکان سکونت خود، یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی عفو نما. «گر کسی به همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده پیش منج تودر این خانه قسم خورد،

آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و شریران را ملزم ساخته، راه ایشان را بهسر ایشان برسان و عادلان را عادل شمرده، ایشان را بر حسب عدالت ایشان جزاده.

«هنگامی که قوم تو اسرائیل بهسبب گاهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع نمایند،

آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود، اسرائیل را بیامرزد و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان دادهای باز آور.

«نگاهی که آسمان بسته شود و بهسبب گاهی که به تو ورزیده باشند باران نیارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را اعتراف نمایند و بهسبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند،

آنگاه از آسمان بشنو و گناهت و قوم خود اسرائیل را بیامرزد و ایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای، باران بفرست.

«گردرز زمین قحطی باشد و اگر و با باد سموم یا یرقان باشد و اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند، هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد،

آنگاه هر دعا و هر استغاثهای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو، اسرائیل، کرده شود که هر یک از ایشان بلای دل خود را خواهند دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز نمایند، آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیامرزد و عمل نموده، به هر کس که دل او را می دانی به حسب راههایش جزا ده، زیرا که توبه تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی.

۴۰ تا آنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران مادادهای زنده باشند،



از تو بترسند.

«نیز غریبی که از قوم تو، اسرائیل، نباشد و به خاطر اسم تو از زمین بعید آمده باشد، زیرا که آوازه اسم عظیمت و دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعائید،

آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو است دعائید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانهای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است.

«گر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانهای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد خداوند دعائید،

آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور.

«اگر به تو گناه ورزیده باشند زیر انسانی نیست که نگاه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیر کنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواه دور و خواه نزدیک به اسیری ببرند،

پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده، و عصیان ورزیده، و شریرانه رفتار نمودهایم،

و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده و خانهای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعائید،

آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور. ۵۰ و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند بپار و ایشان را در دل اسیر کنندگان ایشان ترحم عطا فرما تا بر ایشان ترحم نمایند.

۵۱ زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو میباشند که از مصر از میان کوره آهن بیرون آوردی.

- ۵۲ تا چشمان توبه تضرع بنده ات و به تضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را در هر چه نزد تو دعا نمایند، اجابت نمایی.
- ۵۳ زیرا که تو ایشان را از جمیع قومهای جهان برای ارثیت خویش ممتاز نمودهای چنانکه به واسطه بنده خود موسی وعده دادی هنگامی که تو ای خداوند یهوه پدران ما را از مصر بیرون آوردی.»
- و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از نوزدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست، و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت داد و گفت:
- «تبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هر چه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده های نیکو که به واسطه بنده خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نیفتاد.
- ۵۷ یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران ما می بود و ما را ترک نکند و رد نماید.
- ۵۸ و دلهای ما را به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریق هایش سلوک نموده، او امر و فریض و احکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم.
- ۵۹ و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفته ام، شب و روز نزدیک یهوه خدای ما باشد تاحق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را بر حسب اقتضای هر روز بجا آورد.
- ۶۰ تا تمامی قوم های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست.
- ۶۱ پس دل شما بیهوه خدای ما کامل باشد تا در فریض او سلوک نموده، او امر او را مثل امر و نگاه دارید.»
- مبارک ساختن خانه
- پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به حضور خداوند قربانیا گذرانیدند.
- ۶۳ و سلیمان به جهت ذبایح سلامتی که برای خداوند گذارنید، بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند ذبح نمود و پادشاه و جمیع بنی اسرائیل، خانه خداوند را تبریک نمودند.
- ۶۴ و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانه خداوند است تقدیس نمود زیرا چونکه مذبح برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانی های سوختنی

وهدایای آردی وپیه قربانی های سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانی های سوختنی وهدایای آردی وپیه ذبایح سلامتی را در آنجا گذرانید.

و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی عید را نگاه داشتند و آن انجمن بزرگ از مدخل حیات تا وادی مصر هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز به حضور یهوه، خدای ما بودند. ۶۶ و در روز هشتم، قوم را مرخص فرمود و ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و با شادمانی و خوشدلی به سبب تمامی احسانی که خداوند به بنده خود، داود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خیمه های خود رفتند.

### ظهور خداوند به سلیمان

و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد،

خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جبعون بروی ظاهر شده بود. ۳ و خداوند وی را گفت: «ع و تضرع تو را که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانهای را که بنا نمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمان و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود.

۴ پس اگر تو بادل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نمود به حضور من سلوک نمایی، و هر چه تو را امر فرمایم بجا آوری و فریض و احکام مرا نگاه داری، آنگاه کرسی سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدرت داود وعده دادم و گفتم که از تو کسیکه بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.

«ما اگر شما و پسران شما از متابعت من رو گردانیده، او امر و فریضی را که به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید، آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم انداخت، و اسرائیل در میان جمیع قوم حاضر بالمثل و مضحکه خواهد شد.

۸ و این خانه عبرتی خواهد گردید به طوری که هر که نزد آن بگذرد، متحیر شده، صغیر

خواهد زد و خواهند گفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟  
و خواهند گفت: از این جهت که یهوه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر  
بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدايان ديگر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت  
نمودند. لهذا خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.»

### سایر اعمال سلیمان

و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه  
پادشاه را بنا می‌کرد،

و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سر و آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هر چه  
خواست به او اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام  
داد.

۱۲ و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صور بیرون آمد اما آنها  
به نظرش پسند نیامد.

۱۳ و گفت: «ی برادر من این شهرهایی که به من بخشیدهای چیست؟» و آنها را تا امروز  
زمین کابول نامید.

۱۴ و حیرام صد و بیست و زنه طلا برای پادشاه فرستاد.

و این است حساب سخرهای که سلیمان پادشاه گرفته بود به جهت بنای خانه خداوند  
و خانه خود و ملو و حصارهای اورشلیم و حاصور و مجد و و جازر.

۱۶ زیرا که فرعون، پادشاه مصر برآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده،  
و کنعانیان را که در شهر ساکن بودند کشته بود، و آن را به دختر خود که زن سلیمان بود به  
جهت مهر داده بود.

۱۷ و سلیمان، جازر و بیت حورون تحتانی را بنا کرد.

۱۸ و بعلت و تدمر را در صحرای زمین،

و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای ارا بهها و شهرهای سواران را و هر آنچه  
را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خود بنا نماید) نا  
نمود.

□□ و تمامی مردمانی که از اموریان و حتیان و فرزین و حویان و یبوسیان باقیمانده،  
و از بنیاسرائیل نبودند،

یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعد از آتانی که بنیاسرائیل توانستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امروز خراج گذار و غلامان ساخت.

۲۲ اما از بنیاسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران و سرداران و روسای اراجه‌ها و سواران او بودند. و اینانند ناظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول میبودند، سرکاری داشتند.

پس دختر فرعون از شهر داود به خانه خود که برایش بنا کرده بود، برآمد، و در آن زمان ملورا بنا میگرد.

و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی بر مذبحی که به جهت خداوند بنا کرده بود میگذرانید، و بر مذبحی که پیش خداوند بود، بخور میگذرانید. پس خانه را به اتمام رسانید.

و سلیمان پادشاه در عصیون جابر که به جانب ایلوت بر نگاره بحر قزم در زمین ادوم است، کشتی‌ساخت.

۲۷ و حیرام، بندگان خود را که ملاح بودند و در دریامه‌ارت داشتند، در کشتی‌ها همراه بندگان سلیمان فرستاد.

۲۸ پس به او فریفتند و چهار صد و بیست و زنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

### ملکه سبیا

و چون ملکه سبیا آوازه سلیمان را در باره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند.

۲ پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانها بار شده بود به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هر چه در دلش بود، گفتگو کرد.

۳ و سلیمان تمامی مسائلی را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد.

۴ و چون ملکه سبیا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانهای را که بنا کرده بود،

و طعام سفره او و مجلس بند گانش را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیانش و زینهای را که به آن به خانه خداوند برمی آمد، روح در او دیگر نماند.

و به پادشاه گفت: «وازه‌های که در باره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود.»

اماتانیا مد موبه چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک نصفش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادت مندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است.

۸ خوشابه حال مردان تو و خوشابه حال این بند گانت که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند.

۹ متبارک باد پیوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی اسرائیل نشاند.

۱۰ از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست میدارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا دوری و عدالت را بجآوری.»

و به پادشاه صد و بیست و زنه طلا و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانبها داد، و مثل این عطریات که ملکه سبابه سلیمان پادشاه داد، هر گز به آن فراوانی دیگر نیامد.

۱۲ و کشتیهای حیرام نیز که طلا از او فیر آوردند، چوب صندل از حد زیاده، و سنگهای گرانبها از او فیر آوردند.

و پادشاه از این چوب صندل، ستونبها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بربطها برای مغنیان ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است.

و سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی اراده او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان از کرم ملوکانه خویش به وی بخشید. پس او بابت گانش به ولایت خود توجه نموده، رفت.

### مایملک سلیمان

و وزن طلائی که در یک سال نزد سلیمان رسید ششصد و شصت و شش و زنه طلا بود. سوای آنچه از تاجران و تجار بازرگانان و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان مملکت میرسید.

۱۷ و سلیمان پادشاه دو یست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا به کار برده شد، و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سه منای طلا به کار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت.

- ۱۸ پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید.
- ۱۹ تخت را شش پله بود و سر تخت از عقیش مدور بود، و به این طرف و آن طرف کرسیاش دسته‌ها بود و دو شیر به پهلوئی دستها ایستاده بودند.
- ۲۰ و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.
- ۲۱ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچکی از آنها از نقره نبود زیرا که آن در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی آمد.
- ۲۲ زیرا پادشاه کشتیهای ترشیشی با کشتیهای حیرام به روی دریا داشت. و کشتیهای ترشیشی هر سال یک مرتبه میآمدند و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسهای آوردند. پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد.
- ۲۴ و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را میطلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند.
- ۲۵ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبان و قاطرها، سال به سال میآوردند.
- و سلیمان اراجهها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد اراجه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای اراجهها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.
- ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سر و آزاد را مثل چوب افرغ که در صحراست، فراوان ساخت.
- ۲۸ و اسپهای سلیمان از مصر آورده میشد، و تاجران پادشاه دسته‌های آنها را میخریدند هر دسته را به قیمت معین.
- ۲۹ و یک اراجه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و میرسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان آرام به توسط آنها بیرون میآوردند.

وسلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان وادومیان و صیدونیان و حتیان دوست میداشت.

۲ از امتیابی که خداوند در باره ایشان بنیاسرائیل را فرموده بود که شمایه ایشان در نیاید و ایشان به شام در نیایند مبادا دل شمارا به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد.

۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند.

۴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود بایهوه، خدایش کامل نبود.

۵ پس سلیمان در عقب عشتورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت.

۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود.

۷ آنگاه سلیمان در کوهی که رو بروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کوش که رجس موآبیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد.

۸ و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور میسوزانیدند و قربانیا میگذرانیدند، عمل نمود.

پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه، خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه براو ظاهر شده،

او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، به جانیاورد.

۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «ونکه این عمل را نمودی و عهد و فریاض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو یاره کرده، آن را به بنده ات خواهم داد.

۱۲ لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت، داود نخواهم کرد اما از دست پسترت آن را پاره خواهم کرد.

۱۳ ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد بلکه یک سبط را به خاطر بندهام داود و به خاطر اورشلیم



که برگزید هام به پسر تو خواهم داد.»

### دشمنان سلیمان

و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هدد اومی را که از ریت پادشاهان اوم بود.

۱۵ زیرا هنگامی که داود در اوم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکور اوم را کشته بود.

۱۶) یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی ذکور اوم را منقطع ساختند.

□□ آنگاه هدد با بعضی اومیان که از بندگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هدد طفلی کوچک بود.

۱۸ پس، از میان روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانهای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمینی به او ارزانی داشت.

۱۹ و هدد در نظر فرعون التفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تحفنیس ملکه را به وی به زنی داد.

۲۰ و خواهر تحفنیس پسری جنوب نام برای وی زایید و تحفنیس او را در خانه فرعون از شیر باز داشت و جنوب در خانه فرعون در میان پسران فرعون میبود.

۲۱ و چون هدد در مصر شنید که داود با پدران خویش خوابیده، و یوآب، سردار لشکر مرده است، هدد به فرعون گفت: «ارخصت بده تا به ولایت خود بروم.»

فرعون وی را گفت: «ماتورا نزد من چه چیز کم است که اینک میخواهی به ولایت خود بروی؟» گفت: «بیچ، لیکن مر البته مرخص نما.»

و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید، یعنی رزون بن الیداع را که از نزد آقای خویش، هدد عزیر، پادشاه صوبه فرار کرده بود.

۲۴ و مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فوجی شده هنگامی که داود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند.

۲۵ و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل میبود، علاوه بر ضرری که هدد

میرسانید و از اسرائیل نفرت داشته، بر ارام سلطنت مینمود.

### توطئه یربعام

یربعام بن نباط افرایمی از صرده که بنده سلیمان و مادرش مسمی به صرعه و بیوه زنی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد.

۲۷ و سبب آنکه دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان ملورا بنا می کرد، ورخته شهر پدر خود داد و در آن تعمیر مینمود.

۲۸ و یربعام مرد شجاع جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان را دید که در کار مردی زرنگ بود او را بر تمامی امور خاندان یوسف بگماشت.

۲۹ و در آن زمان واقع شد که یربعام از اورشلیم بیرون می آمد و اخیای شیلونی نبی در راه به او برخورد، و جامه تازه های در برداشت و ایشان هر دو در صحرا تها بودند.

۳۰ پس اخیای جامه تازه های که در برداشت گرفته، آن را به دو از ده قسمت پاره کرد.

۳۱ و به یربعام گفت: «قسمت برای خود بگیر زیرا که یهوه، خدای اسرائیل چنین میگوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می کنم و ده سبطیه تو میدهم.

۳۲ و به خاطر بنده من، داود و به خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده ام، یک سبط از آن او خواهد بود.

۳۳ چونکه ایشان مرا ترک کردند و عشتورت، خدای صید و نیان، و کموش، خدای موآب، و ملکوم، خدای بنی عمون را سجده کردند، و در طریقهای من سلوک ننمودند و آنچه در نظر من راست است، بجانیا آوردند و فریاض و احکام مرا مثل پدرش، داود نگاهداشتند.

۳۴ لیکن تمام مملکت را از دست او نخواهم گرفت بلکه به خاطر بنده خود داود که او را برگزیدم، از آن رو که او مرا و فریاض مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی ایام روزهایش سرور خواهم ساخت.

۳۵ اما سلطنت را از دست پسرش گرفته، آن را یعنی ده سبطیه به تو خواهم داد.

۳۶ و یک سبط به پسرش خواهم بخشید تا بنده من، داود در اورشلیم، شهری که برای

خود برگزید هم تا اسم خود را در آن بگذارم، نوری در حضور من همیشه داشته باشد. ۳۷  
 و تو را خواهم گرفت تا موافق هر چه دلت آرزو دارد، سلطنت ثمائی و پراسرائیل  
 پادشاه شوی.

۳۸ و واقع خواهد شد که اگر هر چه تو را امر فرمایم، بشنوی و به طریق هایم سلوک نموده،  
 آنچه در نظر مراست است بجا آوری و فرایض و اوامر مرا نگاه داری چنانکه بنده من،  
 داود آنها را نگاه داشت، آنگاه با تو خواهم بود و خانهای مستحکم برای تو بنا خواهم نمود،  
 چنانکه برای داود بنا کردم و اسرائیل را به تو خواهم بخشید.

۳۹ و ذریت داود را به سبب این امر ذلیل خواهم ساخت امانه تا به ابد.»  
 پس سلیمان قصد کشتن یربعام داشت و یربعام برخاسته، به مصر نزد شیشق، پادشاه  
 مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در مصر ماند.

### وفات سلیمان

و بقیه امور سلیمان و هر چه کرد و حکمت او، آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست؟  
 و ایامی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود.  
 ۴۳ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رجبام  
 در جای او سلطنت نمود

### قیام یربعام

و رجبام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند.  
 ۲ و واقع شد که چون یربعام بن نباط شنید) او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان  
 پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعام در مصر ساکن میبود.  
 ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند (آنگاه یربعام و تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رجبام  
 عرض کرده، گفتند:

«در تو یوغ ما را ساخت ساخت اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد  
 سبک ساز، و تو را خدمت خواهم نمود.»

به ایشان گفت: «سه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند.

و رجبعام پادشاه بامشایخی که در حین حیات پدرش، سلیمان به حضورش میایستادند مشورت کرده، گفت: «ه شما چه صلاح میبینید تا به این قوم جواب دهیم؟»

ایشان او را عرض کرده، گفتند: «گرامر وز این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گویی همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» اما مشورت مشایخ را که به او دادند ترک کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش میایستادند، مشورت کرد.

۹ و به ایشان گفت: «ما چه صلاح میبینید که به این قوم جواب دهیم؟ که به من عرض کرده، گفتن اندیوغی را که پدرت بر ما نهاده است، سبک ساز.»

و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض کرده، گفتن آن که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است.

۱۱ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاده است اما من یوغ شمارا زیاده خواهم گردانید. پدرم شمارا به تازیانهها تنبیه مینمود اما من شمارا به عقربها تنبیه خواهم نمود.»

و در روز سوم، بر بعام و تمامی قوم به نزد رجبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آید.

۱۳ و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد.

۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «درم یوغ شمارا سنگین ساخت، اما من یوغ شمارا زیاده خواهم گردانید. پدرم شمارا به تازیانه تنبیه مینمود اما من شمارا به عقربها تنبیه خواهم کرد.»

و پادشاه، قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطه اخیای شیلونی به بر بعام بن نباط گفته بود، ثابت گرداند.

و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ارادرد او چه حصه است؟ و در پسر ساچه نصیب؟ ای اسرائیل به

خیمه‌های خود بروید! و اینکای داوود به خانه خود متوجه باش!»  
 اما رحبعام پرنیاسرائیل که در شهرهای یهود ساکن بودند، سلطنت مینمود.  
 ۱۸ و رحبعام پادشاه ادورام را که سردار باج گیران بود، فرستاد و تمامی اسرائیل،  
 اوراسنگسار کردند که مردور رحبعام پادشاه تعجیل نموده، برارابه خود سوار شده و به  
 اورشلیم فرار کرد.

۱۹ پس اسرائیل تا به امروز خاندان داود عاصی شدند.  
 و چون تمامی اسرائیل شنیدند که رحبعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را  
 نزد جماعت طلبیدند و او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیر از سبط یهود فقط، کسی  
 خاندان داود را پیروی نکرد.  
 و چون رحبعام به اورشلیم رسید، تمامی خاندان یهود او سبط بنیامین، یعنی صد و هشتاد هزار  
 نفر برگزیده جنگ آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت رابه  
 رحبعام بن سلیمان برگرداند.

۲۲ اما کلام خدا بر شمعیان، مرد خدا نازل شده، گفت:  
 «رحبعام بن سلیمان، پادشاه یهود او به تمامی خاندان یهود او بنیامین و به بقیه قوم خطاب  
 کرده، بگو:

خداوند چنین میگوید: مروید و با برادران خود بنیاسرائیل جنگ ننمایید، هر کس  
 به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را  
 شنیدند و برگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند.

### گوساله طلایی بر بعام

و بر بعام شکیم رادر کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فنوئیل  
 را بنا نمود.

۲۶ و بر بعام درد دل خود فکر کرد که حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت.  
 ۲۷ اگر این قوم به جهت گذراندن قربانیها به خانه خداوند به اورشلیم بروند همانا دل  
 این قوم به آقای خویش، رحبعام، پادشاه یهود خواهد برگشت و مرابه قتل رسانیده،  
 نزد رحبعام، پادشاه یهود خواهند برگشت.

۲۸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت: «رای شما رفتن تابه اورشلیم زحمت است، هانای اسرائیل خدایان تو که تورا از زمین مصر بر آوردند!»

ویکی را در بیت ئیل گذاشت و دیگری را در دان قرارداد.

۳۰ و این امر باعث گناه شد و قوم پیش آن یک تادان می رفتند.

و خانه‌ها در مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از بنی لای نبودند، کاهنان تعیین نمود.

۳۲ و بر بعام عیدی در ماه هشتم در روز یازدهم ماه مثل عیدی که در یهودا است بر پا کرد و نزد آن مذبح میرفت و در بیت ئیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله‌هایی که ساخته بود، قربانی میگذرانید. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیت ئیل قرارداد.

۳۳ و در روز یازدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود ابداع نموده بود، نزد مذبح که در بیت ئیل ساخته بود میرفت، و برای بنی اسرائیل عید برپا نموده، نزد مذبح برآمده، بخور میسوزانید.

### نبوت مرد خدا

و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند از یهودا به بیت ئیل آمد و بر بعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذبح ایستاده بود.

۲ پس به فرمان خداوند مذبح را ندا کرده، گفت: «ی مذبح! ای مذبح! خداوند چنین میگوید: اینک پسری که یوشیانام دارد به جهت خاندان داود زاییده میشود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخور می سوزانند، بر تو ذبح خواهد نمود و استخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.»

و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که خداوند فرموده است، اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت.»

و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذبح را که در بیت ئیل بود، ندا کرده بود، شنید، بر بعام دست خود را از جانب مذبح دراز کرده، گفت: «و را بگیریده.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد به طوری که نتوانست آن را نزد خود باز

بکشد.

۵ و مذبح چاک شد و خاکستراز روی مذبح ریخته گشت بر حسب علامتی که آن مرد خدا به فرمان خداوند نشان داده بود.

۶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: «منا اینکه نزدیوه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده شود.» پس مرد خدا نزد خداوند تضرع نمود، و دست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید.

۷ و پادشاه به آن مرد خدا گفت: «مراهمن به خانه بیا و استراحت نما و تو را اجرت خواهم داد.»

اما مرد خدا به پادشاه گفت: «گر نصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی آیم، و در اینجا نه نان میخورم و نه آب مینوشم.»

۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان مخور و آب منوش و به راهی که آمدهای بر مگرد.»

پس به راه دیگر برفت و از راهی که به بیت تیل آمده بود، مراجعت نمود.

و نبی سانخوردهای در بیت تیل ساکن میبود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت تیل کرده بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند.

۱۲ و پدر ایشان به ایشان گفت: «ه کدام راه رفته است؟» و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهود آمده بود به کدام راه رفت.

۱۳ پس به پسران خود گفت: «لاغر برای من بیار آید.» و الاغ را برایش آراستند و بر آن سوار شد.

۱۴ و از عقب مرد خدا رفته، او را زیر درخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: «یا تو آن مرد خدا هستی که از یهود آمدهای؟» گفت: «نه هستم.»

وی را گفت: «مراهمن به خانه بیا و غذا بخور.»

او در جواب گفت که «مراهمن تو نامم برگردم و با تو داخل شوم، و در اینجا تو نه نان میخورم و نه آب مینوشم.»

۱۷ زیرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که در آنجانان بخور و آب منوش و از راهی که آمده‌ای مراجعت منما.»  
او وی را گفت: «نیز مثل تونبی هستم و فرشته‌های به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت اورا با خود به خانه ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد.» اما وی را دروغ گفت.  
۱۹ پس همراه وی در خانهاش برگشته، غذا خورد و آب نوشید.

و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که اورا برگردانیده بود آمد، و به آن مرد خدا که از یهود آمده بود، ندا کرده، گفت: «داوند چنین میگوید: چونکه از فرمان خداوند تمرد نموده، حکمی را که یهوه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی، و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا بخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشیدی، لهذا جسد تویه قبر پذیرانت داخل نخواهد شد.»

پس بعد از اینکه او غذا خورد و آب نوشید الاغ را برایش بیار است، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود.

۲۴ و چون رفت، شیری اورا در راه یافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاش ایستاده بود.

۲۵ و اینک بعضی راه گذران جسد را در راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد ایستاده دیدند، پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن میبود، خبر دادند.  
و چون نبی که اورا از راه برگردانیده بود شنید، گفت: «این آن مرد خداست که از حکم خداوند تمرد نمود، لهذا خداوند او را به شیر داده که اورا دریده و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود.

۲۷ پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: «لاغ را برای من بیار ایید.» و ایشان آن را آراستند.

۲۸ و او روانه شده، جسد او را در راه انداخته، و الاغ و شیر را نزد جسد ایستاده یافت، و شیر جسد را نخورده و الاغ را ندریده بود.

۲۹ و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را باز آورد و آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را دفن نماید.

۳۰ و جسد او را در قبر خویش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: «ایای برادر من!»



و بعد از آنکه او را دفن کرده پسران خود خطاب کرده، گفت: «ون من بمیرم مرادر قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای وی بگذارید.»

۳۲ زیرا کلامی را که درباره مذبحی که در بیت ئیل است و درباره همه خانه‌های مکانهای بلند که در شهرهای سامره مییاشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد. و بعد از این امر، یربعام از طریق ردی خود بازگشت ننمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از جمیع قوم تعیین نمود، و هر که میخواست، او را تخصیص میکرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود.

۳۴ و این کار باعث گناه خاندان یربعام گردید تا آن را از روی زمین منقطع و هلاک ساخت.

### نبوت بضد یربعام

در آن زمان ایبا پسر یربعام بیمار شد.

۲ و یربعام به زن خود گفت که «لان برخیز و صورت خود را تبدیل نمائ تا شناسند که تو زن یربعام هستی، و به شیلوه برو. اینک اخیای نبی که درباره من گفت که بر این قوم پادشاه خواهم شد در آنجاست.»

۳ و در دست خود ده قرص نان و کلیچهها و کوزه عسل گرفته، نزد وی برو و او تورا از آنچه بر طفل واقع میشود، خبر خواهد داد.»

پس زن یربعام چنین کرده، برخاست و به شیلوه رفته، به خانه اخیار سید و اخیای نبی توانست ببیند زیرا که چشمانش از پیری تار شده بود.

۵ و خداوند به اخیای گفت: «ینک زن یربعام میآید تا درباره پسرش که بیمار است، چیزی از تو پویرسد. پس به او چنین و چنان بگو و چون داخل میشود به هیات، متذکره خواهد بود.»

و هنگامی که اخیای صدای پایهای او را که به در داخل میشد شنید، گفت: «ی زن یربعام داخل شو. چرا هیات خود را متذکر ساختهای؟ زیرا که من با خبر سخت نزد تو فرستاده شده‌ام.»

۷ برووبه یربعام بگو: یهوه، خدای اسرائیل چنین میگوید: چونکه تورا از میان قوم ممتاز نمودم، و تورا بر قوم خود، اسرائیل رئیس ساختم،

و سلطنت را از خاندان داود دریده، آن را به تودادم، و تو مثل بنده من، داود نبودی که او امر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی مینمود، و آنچه در نظر من راست است، معمول میداشت و بس.

۹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودند زیاده شرارت و ورزیدی ورفته، خدایان غیر و بت‌های ریخته شده به جهت خود ساختی و غضب مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی.

۱۰ بنابراین اینک من بر خاندان یربعام بلا عارض میگردانم و از یربعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع میسازم، و تمامی خاندان یربعام را دور میاندازم چنانکه سرگین را بالکل دور میاندازند.

۱۱ هر که از یربعام در شهر بمیرد، سگان بخورند و هر که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند، زیرا خداوند این را گفته است.

۱۲ پس تو بر خاسته به خانه خود برو و به مجرد رسیدن پایت به شهر، پسر خواهد مرد.

۱۳ و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها از نسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به یهوه، خدای اسرائیل در خاندان یربعام یافت شده است.

۱۴ و خداوند امر و زپادشاهی بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یربعام را منقطع خواهد ساخت و چه) گویم (الان نیز) واقع شده است.

□□ و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل نیای که در آب متحرک شود، و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهد کند و ایشان را به آن طرف نهر پراکنده خواهد ساخت، زیرا که آشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند.

۱۶ و اسرائیل را به سبب گناهی که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب نگاه ساخته است، تسلیم خواهد نمود.»

پس زن یربعام بر خاسته، و روانه شده، به ترصه آمد و به مجرد رسیدنش به آستانه خانه، پسر مرد.

۱۸ و تمامی اسرائیل اورادفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود، اخیای نبی گفته بود.  
و بقیه وقایع بر بعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود اینک در کتاب تواریح ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

۲۰ و ایامی که بر بعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس با پدران خود خوابید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد.

### رحبعام، پادشاه یهودا

و رحبعام بن سلیمان در یهودا سلطنت می کرد، و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نعمه عمونیه بود.

۲۲ و یهودا در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به گناهی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند.

۲۳ و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونها و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند.  
۲۴ و الواط نیز در زمین بودند و موافق رجاسات امتیابی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، عمل مینمودند.

و در سال پنجم رحبعام پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد.

۲۶ و خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و جمیع سپرهای طلائی که سلیمان ساخته بود، برد.

۲۷ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه رانگهبانی می کردند، سپرد.

۲۸ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل میشد، شاطران آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران بازمی آوردند.

و بقیه وقایع رحبعام و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریح ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟  
و در میان رحبعام و بر بعام در تمامی روزهای ایشان جنگ میبود.

۳۱ و رحبعام با پدران خویش خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد، و اسم مادرش

نعمه عمومی بود و پسرش ایام در جایش پادشاهی نمود.

### ایام، پادشاه یهودا

- و در سال هجدهم پادشاهی یربعام بن نباط، ایام، بر یهودا پادشاه شد.
- ۲ سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش معکه دختر ابشالوم بود.
- ۳ و در تمامی گاهانی که پدرش قبل از او کرده بود، سلوک مینمود، و دلش بایهوه، خدایش مثل دل پدرش داود کامل نبود.
- ۴ اما یهوه، خدایش به خاطر داود و ی رانوری در اورشلیم داد تا پسرش را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلیم را استوار نماید.
- ۵ چونکه داود آنچه در نظر خداوند راست بود، بجامی آورد و از هر چه او را امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز نموده بود، مگر در امر اوربای حتی.
- ۶ و در میان رجعام و یربعام تمام روزهای عمرش جنگ بود.
- ۷ و بقیه وقایع ایام و هر چه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و در میان ایام و یربعام جنگ بود.
- ۸ و ایام با پدران خویش خوابید و او را در شهر دفن کردند و پسرش آسادر جایش سلطنت نمود.

### آسا، پادشاه یهودا

- و در سال بیستم یربعام پادشاه اسرائیل، آسا بر یهودا پادشاه شد.
- ۱۰ و در اورشلیم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش معکه دختر ابشالوم بود.
- ۱۱ و آسا آنچه در نظر خداوند راست بود، مثل پدرش، داود عمل نمود.
- ۱۲ و الواطر از ولایت بیرون کرد و بت هابی را که پدرانش ساخته بودند، دور نمود.
- ۱۳ و مادر خود، معکه را نیز از ملکه بودن معزول کرد، زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود. و آساتمثال او را قطع نموده، آن را در وادی قدرون سوزانید.
- ۱۴ اما مکان های بلند برداشته نشد لیکن دل آسادر تمام ایامش با خداوند کامل میبود.
- ۱۵ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا

وظروف، در خانه خداوند در آورد.

و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ میبود.

۱۷ و بعشا پادشاه اسرائیل بریهودا برآمده، رامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد نماید.

۱۸ آنگاه آسا تمام نقره و طلا را که در خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه باقیمانده بود گرفته، آن را به دست بندگان خود سپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بنهد بن طبرمون بن حزیون، پادشاه آرام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت:

«رمیان من و تو در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است، اینک هدیه های از نقره و طلا نزد تو فرستادم، پس بیا و عهد خود را با بعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.» و بنهد، آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و عیون و دان و آبل بیت معکه و تمامی کنزوت را با تمامی زمین نفتالی مغلوب ساخت.

۲۱ و چون بعشا این را شنید بنا نمودن رامه را ترک کرده، در ترصه اقامت نمود.

۲۲ و آسا پادشاه در تمام یهودا در داد که احدی از آن مستثنی نبود تا ایشان سنگهای رامه و چوب آن را که بعشا بنا می کرد برداشتند، و آسا پادشاه جبع بنیامین و مصفه را با آنها بنا نمود.

۲۳ و بقیه تمامی وقایع آسا و تهور او و هر چه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیدار کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مذکور نیست؟ اما در زمان پیریش در پادداشت.

۲۴ و آسا با پدران خویش خوابید و او را در شهر داود با پدرانش دفن کردند، و پسرش یهوشافاط در جایش سلطنت نمود.

### ناداب، پادشاه اسرائیل

و در سال دوم آسا، پادشاه یهودا، ناداب بن یربعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد.

۲۶ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد. و به راه پدر خود بیه نگاه او که اسرائیل را به آن مرتکب ساخته بود، سلوک مینمود.

و بعشا بن اخیا که از خاندان بسا کار بود، بروی فتنه انگیخت و بعشا او را در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جبتون را محاصره نموده بودند.

۲۸ و در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا اورا کشت و در جایش سلطنت نمود.  
 ۲۹ و چون او پادشاه شد، تمام خاندان یربعام را کشت و کسی را برای یربعام زنده نگذاشت  
 تا همه راهلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود اخیای شیلونی گفته  
 بود.

۳۰ و این بهسبب گاهانی شد که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته،  
 و خشم یهوه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود.  
 و بقیه وقایع ناداب و هرچه کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟  
 و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ میبود.

### بعشا، پادشاه اسرائیل

در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا ابن اخیار تمامی اسرائیل در ترصه پادشاه شد و بیست  
 و چهار سال سلطنت نمود.  
 ۳۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، میگردید و به راه یربعام و به گاهی که اسرائیل را به  
 آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک مینمود.

و کلام خداوند بر یهوا بن حنانی در باره بعشا نازل شده، گفت:  
 «و نکه تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم اما تو به راه یربعام  
 سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، تا ایشان خشم مرا از گاهان خود  
 به هیجان آورند.

۳ اینک من بعشا و خانه او را بالکل تلف خواهم نمود و خانه تو را مثل خانه یربعام بن نباط  
 خواهم گردانید.

۴ آن را که از بعشا در شهر میبرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا میبرد، مرغان هوا بخورند.»  
 و بقیه وقایع بعشا آنچه کرد و تهور او، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب  
 نیست؟

پس بعشا با پدران خود خوابید و در ترصه مدفون شد و پسرش ایله در جایش پادشاه شد.  
 ۷ و نیز کلام خداوند بر یهوا بن حنانی نبی نازل شد، در باره بعشا و خاندانش هم بهسبب  
 تمام شرارتی که در نظر خداوند بجا آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان

آورد و مثل خاندان یربعام گردید و هم از این سبب که او را کشت.

### ایله، پادشاه اسرائیل

در سال بیست و ششم آسا، پادشاه یهودا، ایله بن بعشار ترصه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود.

۹ و بنده او، زمیری که سردار نصف ارا به های او بود، بر او فتنه انگیخت و او در ترصه در خانه ارضا که ناظر خانه او در ترصه بود، مینوشید و مستی مینمود.

۱۰ و زمیری داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود.

۱۱ و چون پادشاه شد و بر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بعشار از دچنانکه یک مرد از اقربا و اصحاب او را برایش باقی نگذاشت.

۱۲ پس زمیری تمامی خاندان بعشار موافق کلامی که خداوند به واسطه ییهوی نبی در باره بعشا گفته بود، هلاک کرد.

۱۳ به سبب تمامی گاهانی که بعشا و گاهانی که پسرش ایله کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به باطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

۱۴ و بقیه وقایع ایله و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

### زمیری، پادشاه اسرائیل

در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زمیری در ترصه هفت روز سلطنت نمود و قوم در برابر جبتون که از آن فلسطینیان بود، اردو زده بودند.

۱۶ و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمیری فتنه برانگیخته و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عمری را که سردار لشکر بود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند.

۱۷ آنگاه عمری و تمام اسرائیل با وی از جبتون برآمده، ترصه را محاصره نمودند.

۱۸ و چون زمیری دید که شهر گرفته شد، به قصر خانه پادشاه داخل شده، خانه پادشاه را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد.

۱۹ و این بهسبب گاهانی بود که ورزید و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود بجا آورد، و به راه یربعام و به گاهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت.

۲۰ و بقیه وقایع زمیری و فتنهای که او برانگیخته بود، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

عمری، پادشاه اسرائیل

آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تبنی پسر جینت گشتند تا او را پادشاه سازند و نصف دیگر تابع عمری.

۲۲ اما قومی که تابع عمری بودند بر قومی که تابع تبنی پسر جینت بودند، غالب آمدند پس تبنی مرد و عمری سلطنت نمود.

۲۳ در سال سی و یکم آسا، پادشاه یهودا، عمری بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در ترصه سلطنت کرد.

پس کوه سامره را از سامره به دو وزنه نقره خرید و در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بنا کرد به نام سامر که مالک کوه بود، سامره نامید.

و عمری آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از همه آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد.

۲۶ زیرا که به تمامی راههای یربعام بن نباط و به گاهانی که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بود به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم پیوه، خدای اسرائیل را به

هیجان آورد، سلوک مینمود.

۲۷ و بقیه اعمال عمری که کرد و تهوری که نمود، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

پس عمری با پدران خویش خوابید و در سامره مدفون شد و پسرش اخاب در جایش سلطنت نمود.

اخاب، پادشاه اسرائیل

واخاب بن عمری در سال سی و هشتم آسا، پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد، و اخاب بن عمری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود.



۳۰ و اخاب بن عمری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد.  
و گویا سلوک نمودن او به گاهان بر بعام بن نباط سهل میبود که ایزابل، دختر اتبعل، پادشاه  
صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل را عبادت نمود و او را سجده کرد.  
۳۲ و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود، برپا نمود.  
۳۳ و اخاب اشیره را ساخت و اخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای  
اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد.  
۳۴ و در ایام او، حیئیل بیت ثیلی، اریحار بنا کرد و بنیادش را بر نخست زاده خود ابیرام  
نهاد و دروازه هایش را بر پسر کوچک خود سجویب برپا کرد موافق کلام خداوند که  
به واسطه یوشع بن نون گفته بود.

### ایلیا و نهر خشک

و ایلای تیشی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: «ه حیات یهوه، خدای اسرائیل  
که به حضور وی ایستاد هام قسم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»  
و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:  
«ز اینجا برو به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است،  
پنهان کن.»

۴ و از نهر خواهی نوشید و غرابهارا امر فرمود هام که تورا در آنجا پیور کند.  
پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهر کریت که در مقابل اردن  
است، ساکن شد.  
۶ و غرابهارا صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت میآوردند و از  
نهر مینوشید.  
۷ و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

### ایلیا و بیوه زن

و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت:  
«رخاسته، به صرفه که نزد صیدون است برو و در آنجا ساکن بشو، اینک به بیوه زنی در  
آنجا امر فرمود هام که تورا پیور کرد.»

پس برخاسته، به صرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید اینک بیوه‌زنی در آنجا هیزم برمی‌چید، پس او را صدا زده، گفت: «منا اینکه جرعه‌های آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.»

و چون به جهت آوردن آن میرفت وی را صدا زده، گفت: «قه‌های نان برای من در دست خود بیاور.»

او گفت: «ه‌حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی‌چینم تارفته، آن را برای خود و پسرم بیزم که بخوریم و بمیرم.»

ایلیا وی را گفت: «ترس، برو به طوری که گفتی بکن. لیکن اول گردهای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسر ت بپز. ۱۴ زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین میگوید که تاروزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید.»

پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. وزن او و و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند.

۱۶ و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود.

و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحبخانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند.

۱۸ و به ایلیا گفت: «ی‌مرد خدا مرا با تو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا نگاه مرا بیاد آوری و پسر مرا بکشی؟»

او وی را گفت: «سرت رابه من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالا خانهای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید.

۲۰ و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ی‌یهوه، خدای من، آیا به بیوه‌زنی نیز که من نزد او ماوا گزیده‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟»

آنگاه خویشتن راسه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ی‌

یهوه، خدای من، مسالت اینکه جان این پسر به وی برگردد.»  
 و خداوند آواز ایلیار اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد.  
 ۲۳ و ایلیا پسر را گرفته، او را از بالا خانه به خانه به زیر آورد و به مادرش سپرد و ایلیا گفت:  
 «بین که پسر زنده است!»  
 پس آن زن به ایلیا گفت: «لان از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان  
 تو راست است.»

### ایلیا و عوبدیا

و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم، به ایلیا نازل شده، گفت: «رو و  
 خود را به اخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.»  
 پس ایلیا روانه شد تا خود را به اخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود.  
 ۳ و اخاب عوبدیا را که ناظر خانه او بود، احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار میترسید.  
 ۴ و هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را هلاک میساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را  
 گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد.  
 ۵ و اخاب به عوبدیا گفت: «رزمین نزد تمامی چشمه های آب و همه نهرها برو که شاید علف  
 پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه به ایم از ماتلف نشوند.»  
 پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ اخاب به یک راه تنهارفت،  
 و عوبدیا به راه دیگر، تنهارفت.  
 و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا بدو برخورد و او وی را شناخته، به روی خود در افتاده،  
 گفت: «یا آقای من ایلیا، تو هستی؟»  
 او را جواب داد که «ن هستم، برو به آقای خود بگو که اینک ایلیاست.»  
 گفت: «ه نگاه کرده ام که بنده خود را به دست اخاب تسلیم میکنی تا مرا بکشد.  
 ۱۰ به حیات یهوه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقایم به جهت طلب  
 تو آنجا نفرستاده باشد و چون میگفتند که اینجا نیست به آن مملکت و قوم قسم میداد که  
 تو را نیافتد.  
 ۱۱ و حال میگوینی برو به آقای خود بگو که اینک ایلیاست؟»

و واقع خواهد شد که چون از نزد تور فرته باشم، روح خداوند تو را به جانی که نمی دانم، بر دار دو وقتی که بروم و به اخاب خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت. و بنده ات از طفولیت خود از خداوند میترسد.

۱۳ مگر آقا، اطلاع ندارم از آنچه من هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را میکشت کردم، که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغارهای پنهان کرده، ایشان را به نان و آب پروردم.

۱۴ و حال تو میگوئی برو و آقای خود را بگو که اینک ایلیاست؟ و مرا خواهد کشت.» ایلیا گفت: «ه حیات یهوه، صبا یوت که به حضور وی ایستاد هام قسم که خود را امروز به وی ظاهر خواهم نمود.»

پس عوبدیا برای ملاقات اخاب رفته، او را خبر داد و اخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد.

### ایلیا بر کوه کرمل

و چون اخاب ایلیا را دید، اخاب وی را گفت: «یا تو هستی که اسرائیل را مضرب میسازی؟»

گفت: «ن اسرائیل را مضرب نمی سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چونکه او امر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم را نمودی.»

۱۹ پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهار صد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهار صد نفر که بر سفره ایزابل میخورند، پس اخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیار ابر کوه کرمل جمع کرد.

۲۱ و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «ابه کی در میان دو فرقه میلنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نمائید! و اگر بعل است، وی را پیروی نمائید!» اما قوم در جواب او هیچ نگفتند.

۲۲ پس ایلیا به قوم گفت: من تنها پی یهوه باقی مانده ام و انبیای بعل چهار صد و پنجاه نفرند.

۲۳ پس به ماد و گاودهند و یک گاوبه جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را برهیزم بگذارند و آتش نهند و من گاود دیگر را حاضر ساخته، برهیزم میگذارم

و آتش نمی نهم.

۲۴ و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» و تمامی قوم در جواب گفتند: «یکو گفتی.» پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «ک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.» پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می گفتند: «ی بعل ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدای اجوابی نبود و ایشان بر مذبحی که ساخته بودند، جست و خیز مینمودند.

۲۷ و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «ه آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکر است یا به خلوت رفته، یا در سفر میباشد، یا شاید که در خواب است و بیدار و بیدار کرد!» و ایشان به آواز بلند میخواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغها و نیزهها مجروح میساختند به حدی که خون برایشان جاری میشد.

۲۹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذراندن هدیه عصری ایشان نبوت میکردند لیکن نه آوازی بودند و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید. آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «زد من بیاید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود.

۳۱ و ایلیا موافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بروی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت.

۳۲ و به آن سنگها مذبحی به نام یهوه بنا کرد و گردا گرد مذبح خندقی که گنجایش دو پیمانۀ بزر داشت، ساخت.

۳۳ و هیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم گذاشت. پس گفت: «هارخم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.»

پس گفت: «ار دیگر بکنید،» و گفت: «ار سوم بکنید.» و بار سوم کردند.

۳۵ و آب گردا گرد مذبح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

و در وقت گذراندن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ی‌یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام.

۳۷ مرا اجابت فرمای خداوند! مرا اجابت فرماتا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.»

آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید.

۳۹ و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده، گفتند: «هوه، او خداست! یهوه او خداست!»

و ایلیا به ایشان گفت: «نبیای بعل را بگیرید و یکی از ایشان را هابی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت.

و ایلیا به اخاب گفت: «آمده، اکل و شرب نما.» زیرا که صدای باران بسیار می‌آید. ۴۲ پس اخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیا بر قله کرمل برآمده و به زمین خم

شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت.

۴۳ و به خادم خود گفت: «الارفته، به سوی دریا نگاه کن.» و او بالا رفته، نگریست و گفت که چیزی نیست و او گفت: «فت مرتبه دیگر برو.»

و در مرتبه هفتم گفت که «ینک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی از دریا برمی آید.» او گفت: «رو و به اخاب بگو که ارا به خود را ببند و فرود شو مباد اباران تو را مانع شود.»

و واقع شد که در اندک زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه فام شد، و باران سخت بارید و اخاب سوار شده، به یزرعیل آمد.

۴۶ و دست خدا و نذر ایلیا نهداده شده، کمر خود را بست و پیش روی اخاب دوید تا به یزرعیل رسید.

### فرار ایلیا

و اخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد.

۲ و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «دایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر قدر قریب به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.»  
و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بئر شبع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا وا گذاشت.

و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.»

و زیر درخت اردج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته‌های او را لمس کرده، به وی گفت: «رخیز و بخور.»

و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌های از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید.

۷ و فرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «رخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاد است.»

پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت.

۹ و در آنجا به مغارهای داخل شده، شب را در آن بسر برد.

او در جواب گفت: «ه جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنیاسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقیمانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.»

او گفت: «یرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوه‌ها را منسق ساخت و صخره‌ها را به حضور خداوند خرد کرد اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود.

۱۲ و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته.

۱۳ و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک هاتفی به او گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟»

او در جواب گفت: «ه جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنیاسرائیل

عهد توراترک کرده، مذبح‌های تورا منهدم ساختند و انبیای تورا به شمشیر کشتند و من به تنهایی باقیمانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.»  
 پس خداوند به او گفت: «وانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی آرام مسح کن.»

۱۶ و یهو بن ثمنی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل محوله است، مسح کن تا بجای تونی بشود.

۱۷ و واقع خواهد شد هر که از شمشیر حزائیل رهایی یابد، یهو او را به قتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر یهو رهایی یابد، الیشع او را به قتل خواهد رسانید.

۱۸ اما در اسرائیل هفت هزار نفر باقی خواهم گذاشت که تمامی زنان و بچه‌های ایشان نزد بعل خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان اورانوسیده است.»

### دعوت الیشع

پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط دریافت که شیار می‌کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیا از او می‌گذشت، ردای خود را بر وی انداخت.

۲۰ و او گاوهارا ترک کرده، از عقب ایلیا دید و گفت: «گذار که پدر و مادر خود را ببوسم و بعد از آن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «رو برگرد زیرا به توجه کرده‌ام! پس از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاو آن پخت، و به کسان خود داد که خوردند و بر خاسته، از عقب ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.»

### حمله بنهد به سامره

و بنهد، پادشاه آرام، تمامی لشکر خود را جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و ارا بهها همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و آن جنگ نمود.

۲ و رسولان نزد آخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی را گفت: «نهد چنین می‌گوید:

نقره تو و طلائی تو از آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.»



و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ی‌آقایم پادشاه! موافق کلام تو، من و هر چه دارم از آن تو هستم.»

و رسولان بار دیگر آمده، گفتند: «نهد چنین امر فرموده، میگوید: به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی.

۶ پس فردا قریب به این وقت، بندگان خود را نزد تو میفرستم تا خانه تو را و خانه بندگان را جستجو نمایند و هر چه در نظر تو پسندیده است به دست خود گرفته، خواهند برد.»  
 آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: «فهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را میاندیشد، زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلایم فرستاده بود، او را انکار نکردم.»

آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: او را مشنوو قبول منما.»

پس به رسولان نهد گفت: «ه‌آقایم، پادشاه بگوید: هر چه بار اول به بنده خود فرستادی بجا خواهم آورد، اما اینکار را نمی‌توانم کرده.» پس رسولان مراجعت کرده، جواب رابه او رسانیدند.

۱۰ آنگاه نهد نزد وی فرستاده، گفت: «دایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر گرد سامره کفایت مشت‌های همه مخلوقی را که همراه من باشند بکنند.»  
 و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ی‌رابگوید: آنکه اسلحه میبوشد مثل آنکه میگذاید نفر نکند.»

و چون این جواب را شنید در حالی که او و پادشاهان در خیمه‌ها می‌گساری مینمودند، به بندگان خود گفت: «ف‌آرایی بنماید.» پس در برابر شهر صرف آرایی نمودند.

### پیروزی اخاب

و اینک نبیای نزد اخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «داوند چنین میگوید: آیا این گروه عظیم را میبینی؟ همانا من امر وزان را به دست تو تسلیم مینمایم تا بدانی که من بی‌وه هستم.»

اخاب گفت: «ه‌واسطه که؟» او در جواب گفت: «داوند میگوید به واسطه خادمان سروران کشورها.» گفت: «یست که جنگ را شروع کند؟» جواب داد: «و.»

پس خادمان سروران کشورها را سان دید که ایشان دو بیست و سی و دو نفر بودند و بعد از ایشان، تمامی قوم، یعنی تمامی بنیاسرائیل را سان دید که هفت هزار نفر بودند.

و در وقت ظهر بیرون رفتند و بنهد با آن پادشاهان یعنی آن سی و سه پادشاه که مددکار او می بودند، در خیمه‌ها به میگساری مشغول بودند.

۱۷ و خادمان سروران کشورها اول بیرون رفتند و بنهد کسان فرستاد و ایشان او را خبر داده، گفتند که «ردمان از سامره بیرون می آیند.»

او گفت: «واه برای صلح بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرد، و خواه به جهت جنگ بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرد.»

پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان سروران کشورها و لشکری که در عقب ایشان بود.

۲۰ هر کس از ایشان حریف خود را کشت و آرامیان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان را تعاقب نمودند و بنهد پادشاه آرام بر اسب سوار شده، با چند سوار رهایی یافتند.

۲۱ و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و اربهارا شکست داد، و آرامیان را به کشتار عظیمی کشت.

و آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «رو و خویشتن را قوی ساز و متوجه شده، ببین که چه می کنی زیرا که در وقت تحویل سال، پادشاه آرام بر تو خواهد برآمد.» و بندگان پادشاه آرام، وی را گفتند: «دایان ایشان خدایان کوهها میباشند و از این سبب بر ما غالب آمدند اما اگر با ایشان در همواری جنگ نمایم، هر آینه بر ایشان غالب خواهیم آمد.»

۲۴ پس به اینطور عمل نما که هر یک از پادشاهان را از جای خود عزل کرده، به جای ایشان سرداران بگذار.

۲۵ و تولشکری را مثل لشکری که از تو تلف شده است، اسب به جای اسب و ارابه به جای ارابه برای خود بشمار تا با ایشان در همواری جنگ نمایم و البته بر ایشان غالب خواهیم آمد.» پس سخن ایشان را اجابت نموده، به همین طور عمل نمود.

و در وقت تحویل سال، بنهد آرامیان را سان دیده، به افیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید. ۲۷ و بنیاسرائیل را سان دیده، زاد دادند و به مقابله ایشان رفتند و بنیاسرائیل در برابر

ایشان مثل دو گله کوچک بزغاله اردوزدند، اما رامیان زمین را بر کردند.  
 ۲۸ و آن مرد خدا نزدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «داوند چنین میگوید: چونکه ارامیان میگویند که یهوه خدای کوههاست و خدای وادیها نیست، لهذا تمام این گروه عظیم را به دست تو تسلیم خواهم نمود تا بدانید که من یهوه هستم.»  
 و اینان در مقابل آنان، هفت روز اردوزدند و در روز هفتم جنگ، باهم پیوستند و بنیاسرائیل صد هزار پیاده ارامیان را در یک روز کشتند.

۳۰ و باقی ماندگان به شرافیق فرار کردند و حصار بر بیست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان افتاد.  
 و بند گانش وی را گفتند: «مانا شنیدهایم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهان حلیم میباشند، پس بر کمر خود پلاس و بر سر خود ریسمانها ببندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم شاید که جان تو را زنده نگاه دارد.»

۳۲ و پلاس بر کمرهای خود و ریسمانها بر سر خود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: «نده تو، بنهد میگوید: تمنا اینکه جانم زنده بماند.» و جواب داد: «یا او تا حال زنده است؟ او برادر من میباشد.»

پس آن مردان تقال نموده، آن را به زودی از دهان وی گرفتند و گفتند: «رادر تو بنهد!»  
 پس او گفت: «روید و او را بیاورید.» و چون بنهد نزد او بیرون آمد، او را برارابه خود سوار کرد.

۳۴ و بنهد (وی را گفت: «هرهایی را که پدر من از پدر تو گرفت، پس میدهم و برای خود در دمشق کوچها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت.») و جواب گفت: «ن تو را به این عهد رها میکنم.» پس با او عهد بست و او را رها کرد.

### توییح شدن اخاب

و مردی از یسرا نانیبا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «رابزن.» اما آن مرد از زدنش ابا نمود.

۳۶ و او وی را گفت: «ونکه آواز خداوند را شنیدی همانا چون از نزد من بروی شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت.

۳۷ و او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: «رابزن.» و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح

ساخت و  
 ۳۸ پس آن نبی رفته، بهسر راه منتظر پادشاه ایستاد، و عصابه خود را بر چشمان خود کشیده، خویشتن را متکر نمود.  
 ۳۹ و چون پادشاه در گذر میبود او به پادشاه نداد و گفت که «نده توبه میان جنگ رفت و اینک شخصی میل کرده، کسی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود جان توبه عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه نقره خواهی داد.  
 ۴۰ و چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول میبود او غایب شد.» پس پادشاه اسرائیل وی را گفت: «کم تو چنین است. خودت فتوی دادی.»

پس به زودی عصابه را از چشمان خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست.

۴۲ او وی را گفت: «داوند چنین میگوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم از دست خود رها کردی، جان توبه عوض جان او و قوم توبه عوض قوم او خواهند بود.»  
 پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت و به سامره داخل شد.

### تا کستان نابوت

و بعد از این امور، واقع شد که نابوت یزرعیلی، تا کستانی در یزرعیل به پهلوی قصر اخاب، پادشاه سامره، داشت.

۲ و اخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: «ا کستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری، برای من بشود زیرا نزدیک خانه من است، و به عوض آن تا کستانی نیکو تر از آن به تو خواهم داد، یا اگر در نظرت پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.»  
 نابوت به اخاب گفت: «اشا بر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم.»

پس اخاب بهسبب سخنی که نابوت یزرعیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت زیرا گفته بود ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد. و پرستار خود دراز شده، رویش را برگردانید و طعام نخورد.

و زنش، ایزابل نزد وی آمده، وی را گفت: «وح تو چرا پریشان است که طعام نمی خوری؟»  
 او وی را گفت: «ز این جهت که نابوت یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: تا کستان خود

رابه نقره به من بده یا اگر بخواهی به عوض آن، تا کستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تا کستان خود رابه تو نمی دهم.»

زنش ایزابل به او گفت: «یا تو الان بر اسرائیل سلطنت میکنی؟ بر خیز و غذا بخور و دولت خوش باش. من تا کستان نابوت یزرعیلی رابه تو خواهم داد.»

آنگاه مکتوبی به اسم اخاب نوشته، آن رابه مهر او مختوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ و نجیبانی که بانابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد.

۹ و در مکتوب بدین مضمون نوشت: «هروزه اعلان کنید و نابوت رابه صدر قوم بنشانید.

۱۰ و دو نفر از بنی بلیعال را پیش او و ادارید که بر او شهادت داده، بگویند که تو خدا و پادشاه را کفر گفته‌ای. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.»

پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجیبانی که در شهر ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و بر حسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند.

۱۲ و بهروزه اعلان کرده، نابوت را در صدر قوم نشانیدند.

۱۳ و دو نفر از بنی بلیعال در آمده، پیش وی نشستند و آن مردان بلیعال به حضور قوم بر نابوت شهادت داده، گفتند که نابوت بر خدا و پادشاه کفر گفته است، و او را از شهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمیرد.

۱۴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که نابوت سنگسار شده و مرده است.

و چون ایزابل شنید که نابوت سنگسار شده، و مرده است، ایزابل به اخاب گفت: «رخیز و تا کستان نابوت یزرعیلی را که او نخواست آن رابه توبه نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که نابوت زنده نیست بلکه مرده است.»

و چون اخاب شنید که نابوت مرده است اخاب برخاسته، به جهت تصرف تا کستان نابوت یزرعیلی فرود آمد.

و کلام خداوند نزد ایلای تشبی نازل شده، گفت:

«رخیز و برای ملاقات اخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است فرود شو اینک او در تا کستان نابوت است که به آنجا فرود شد تا آن را متصرف شود.

۱۹ و اورا خطاب کرده، بگو خداوند چنین میگوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و باز اورا خطاب کرده، بگو خداوند چنین میگوید: در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند سگان خون تورانیز خواهند لیسید.»

اخاب به ایلیا گفت: «ی دشمن من، آیا مرا یافتی؟» او جواب داد: «لی تورایا فتم زیرا تو خود را فروختهای تا آنچه در نظر خداوند بد است، بجا آوری.

۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، تورایا بالکل هلاک خواهم ساخت، و از اخاب هر مرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت.

۲۲ و خاندان تورایا مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشای بن اخیا خواهم ساخت به سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساختهای.»

و در باره ایزابیل نیز خداوند تکلم نموده، گفت: «گان ایزابیل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد.»

۲۴ هر که را از کسان اخاب در شهر بمیرد، سگان بخورند و هر که را در صحرا بمیرد مرغان هوا بخورند.»

و کسی نبود مثل اخاب که خویشتن را برای بجا آوردن آنچه در نظر خداوند بد است فروخت، و زنش ایزابیل او را اغوا نمود.

۲۶ و در پیروی بتهاجاسات بسیار مینمود، بر حسب آنچه اموریانی که خداوند ایشان را از حضور بنیاسرائیل اخراج نموده بود، میکردند.

و چون اخاب این سخنان را شنید، جامه خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه میرفت.

۲۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلیای تیشبی نازل شده، گفت:

«یا اخاب را دیدی چگونه به حضور من متواضع شده است؟ پس از این جهت که در حضور من تواضع مینماید، این بلا را در ایام وی نمی آوردم، لیکن در ایام پسرش، این بلا را بر خاندانش عارض خواهم گردانید.»

### نبوت میکایا بصد اخاب

و سه سال گذشت که در میان آرام و اسرائیل جنگ نبود.

۲ و در سال سوم، یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرود آمد.

۳ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «یاغی دانید که راموت جلعاد از آن ماست و ما از گرفتنش از دست پادشاه ارام غافل میباشیم؟»

پس به یهوشافاط گفت: «یا همراه من به راموت جلعاد برای جنگ خواهی آمد؟» و یهوشافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که «ن، چون تو و قوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو میباشند.»

و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «من اینک امر و زاز کلام خداوند مسالت نمایی.» و پادشاه اسرائیل به قدر چهار صد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «یا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «رای و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

اما یهوشافاط گفت: «یا در اینجا غیر از اینها نبی خداوند نیست تا از او سوال نمایم؟»

و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «ک مرد دیگر، یعنی میکایا بن یمله هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد، لیکن من از او نفرت دارم زیرا که در باره من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی.» و یهوشافاط گفت: «ادشاه چنین نگوید.»

پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجها سرایان خود را خوانده، گفت: «یکایا بن یمله را به زودی حاضر کن.»

و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خود در جای وسیع، نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند، و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت میکردند.

۱۱ و صد قیابن کعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «داوند چنین میگوید: ارامیان را به اینها خواهی زد تا تلف شوند.»

و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین میگفتند: «ه راموت جلعاد برآی و فیروز شوزیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

و قاصدی که برای طلبیدن میکایا یافته بود، او را خطاب کرده، گفت: «ینک انبیا به یک زبان در باره پادشاه نیکو میگویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد

و سخنی نیکو بگو.»

میکایا گفت: «ه حیات خداوند قسم که هر آنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.»

پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ی میکایا آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا باز ایستیم.» او در جواب وی گفت: «رای و فیروز شو. و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.»

پادشاه وی را گفت: «ندمر تبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه، غیر از آنچه راست است به من نگوئی.»

او گفت: «ما می اسرائیل را مثل گل‌های که شبان ندارد بر کوه‌ها پراکنده دیدم و خداوند

گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.»

و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یا تو را نگفتم که در باره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

او گفت: «س کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند.

۲۰ و خداوند گفت: کیست که اخاب را اغوا نماید تا به راموت جلعاد برآمده، بیفتد. و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود.

۲۱ و آن روح (بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من اورا اغوا می‌کنم.

۲۲ و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ او جواب داد که من بیرون می‌روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او گفت: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن.

۲۳ پس الان خداوند روحی کاذب در دهان جمیع این انبیای تو گذاشته است و خداوند در باره تو سخن بد گفته است.»

آنگاه صدقیان کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «وح خداوند به کدام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟»



میکایا جواب داد: «ینک در روزی که به جره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.»

و پادشاه اسرائیل گفت: «یکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه

ببر. <sup>۲۷</sup> و بگو پادشاه چنین میفرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی پرورید تا من به سلامتی برگردم.»

میکایا گفت: «گرفی الواقع به سلامتی مراجعت کنی خداوند به من تکلم نموده است، و گفتای قوم جمع بشنوید.»

### مرگ اخاب

و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند.

<sup>۳۰</sup> و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «ن خود را متکر ساخته، به جنگ میروم و تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خود را متکر ساخته، به جنگ رفت. <sup>۳۱</sup> و پادشاه آرام سی و دو سردار را به های خود را امر کرده، گفت: «ه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.»

و چون سرداران ازابه هایهوشافاط را دیدند، گفتند: «قین این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد.

<sup>۳۳</sup> و چون سرداران ازابهها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند.

<sup>۳۴</sup> اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به ازابه را خود گفت: «ست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.»

و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه را در ازابه اش به مقابل ارامیان برپامیداشتند، و وقت غروب مرد و خون زخمش به میان ازابه ریخت.

<sup>۳۶</sup> و هنگام غروب آفتاب در لشکر نداد داده، گفتند: «ر کس به شهر خود و هر کس به ولایت خویش برگردد.»

و پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه را در سامره دفن کردند.

<sup>۳۸</sup> و ازابه را در بر که سامره شستند و سگان خویش را لبیدند و اسلحه او را شستند،

برحسب کلامی که خداوند گفته بود.  
 ۳۹ وبقیه وقایع اخاب وهرچه او کرد وخانه عاجی که ساخت وتمامی شهرهایی که بنا کرد،  
 آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

۴۰ پس اخاب بااجداد خود خوابید وپسرش، اخزیابجایش سلطنت نمود.  
 یهوشافاط، پادشاه یهودا

ویهوشافاط بن آسادر سال چهارم اخاب، پادشاه اسرائیل بریهودا پادشاه شد.  
 ۴۲ ویهوشافاط سی وپنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود وبیست وپنج سال در اورشلیم  
 سلطنت کرد و اسم مادرش عزروبه دختر شلحی، بود.

۴۳ ودر تمامی طریقهای پدرش، آساسلوک نموده، از آنها تجاوز نمی نمود وآنچه در نظر  
 خداوند راست بود، بجای آورد. مگر اینکه مکانهای بلند برداشته نشد و قوم در

مکانهای بلند قربانی همی گذرانیدند و بخور همی سوزانیدند.

۴۴ ویهوشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد.

وبقیه وقایع یهوشافاط و تهوری که نمود و جنگهایی که کرد، آید در کتاب تواریخ ایام پادشاهان  
 یهودا مکتوب نیست؟

وبقیه الواطی که از ایام پدرش، آسابقیمانده بودند، آنها را از زمین نابود ساخت.  
 ودر اودوم، پادشاهی نبود. لیکن وکیلی پادشاهی میکرد.

۴۸ ویهوشافاط کشتیهای ترشیشی ساخت تا به جهت آوردن طلا به او فیر برونند، اما  
 نرفتند زیرا کشتیها در عصیون جابر شکست.

۴۹ آنگاه اخزیاب بن اخاب به یهوشافاط گفت: «گذار که بندگان من باندگان تو در کشتیها بروند.»  
 اما یهوشافاط قبول نکرد.

۵۰ ویهوشافاط بااجداد خود خوابید و بااجدادش در شهر پدرش، داود دفن شد و  
 پسرش، یهورام در جایش سلطنت نمود.

اخزیاب، پادشاه اسرائیل

واخزیاب بن اخاب در سال هفدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه  
 شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود.

۵۲ وآنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش

و طریق یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک مینمود.  
۵۳ و بعل را خدمت نموده، اورا عبادت کرد و بر حسب هر چه پدرش عمل نموده بود،  
خشم یهوه خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

lxviii

قديم ترجمه

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian  
language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

---

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on Apr from source files dated Aug  
cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f